



عرفان امام و عرفان آیت الله بهجت

یک ویژگی امام، تفکیک ساخت مدنی قدرت از ساخت سیاسی آن بود. مرجعیت او در ساخت مدنی و رهبری او ناشی از بهره مندی از ساخت سیاسی قدرت بود.

خلاصه گفت و گوی سایت آینده با آیت الله سید عباس حسینی قائم مقامی

فرازهای مهم این گفت و گو را در زیر می خوانید:

* یک ویژگی امام، تفکیک ساخت مدنی قدرت از ساخت سیاسی آن بود. مرجعیت او در ساخت مدنی و رهبری او ناشی از بهره مندی از ساخت سیاسی قدرت بود.

امام هوشمندانه این تفکیک ساختاری را انجام داد و از هر کدام از این شوون در جایگاه خودشان بهره می برد. چون به عنوان یک مرجع یا به تعبیر خودش یک طلبه مسئولیت هایی داشت که با مسئولیت ها و اختیارات تعریف شده در عنوان رسمی مقام رهبری ایشان تفاوت داشت ؛ و ما هم در تحلیل سیره رهبری امام باید به این تفاوتها دقیق باشیم.

* ساختار تشکیلاتی مرجعیت امام کاملاً سنتی ادامه یافت و بلکه بیت و دفتر مرجعیت امام از برخی مراجع آن زمان محدودتر و بسیارمختصر تر بود. لذا بیوت مراجع با ایشان احساس رقابت نابرابر نمی کردند. و نیز بر همین مبنا امام بر استقلال مالی و سیاسی و فکری حوزه خیلی تاکید می کردند چون گرچه حوزه طبعاً عقبه و حامی تئوریک نظام اسلامی بشمار می آید ولی ماهیتاً یک نهاد صد در صد مدنی است و قدرت خود را از نفوذ فکری و معنوی در توده مردم دیندار کسب می کند نه از ارتباط و اتصال به قدرت رسمی سیاسی. مداخله و مشارکت امام در مدیریت حوزه نیز معطوف به شأن مرجعیت شان بود که با ساخت مدنی حوزه کاملاً سازگار بود و به عنوان یکی از مراجع در انتخاب شورای مدیریت با دیگر مراجع ، مشارکت کردند که البته این حق خود را هم به جامعه محترم مدرسین که آن هم یک نهاد حوزوی و مدنی است واگذار کردند.

* زمانی از امام درخواست کمک برای حوزه می شود و ایشان مبلغ مختصری را به این امر اختصاص می دهند و گویا به برخی بزرگان درخواست کننده، برخوردی بود که چرا این قدر کم کمک کرده اند؟ و گویا گفته بودند احمد آقا نمی گذارد امام کمک کند. احمد آقا این موضوع را به امام منتقل می کند و امام می گویند، این نظر خود من بوده و معتقدم حوزه ها باید به سبک سنتی خودش اداره شود.

* ما به مهندسی افکار امام نیاز داریم که این کار انجام نشده است و مسئولیت اصلی آن هم بر عهده موسسه نشر و تنظیم آثار امام است که با وجود زحمات زیادشان هنوز این وظیفه مهم انجام نشده است و من این را به حاج حسن آقای خمینی هم گفته ام. من معتقدم امام درباره همه این موارد یک مهندسی و اصولی داشته و این باید شناخته شود. که بر اساس این مهندسی می توان به پاسخ بسیاری از پرسش ها رسید.

* حفظ اسلامیّت نظام سیاسی به حضور تصمیم گیر کارشناسان دینی که همان روحانیت و مجتهدان هستند بستگی دارد. ولی هرگز این به معنای ادغام نهاد حوزه و روحانیت در نهاد حکومت و یا برخورداری روحانیون و نهاد حوزه از حق ویژه در حکومت و قدرت نمی باشد. و معتقدم امام سخت به این تفکیک ، معتقد و وفادار بود و هرگونه غفلت و تسامح در حفظ این تفکیک و مرزبندی، فاجعه آفرین بوده و خسارتهای غیر قابل جبرانی را به دنبال خواهد داشت.

* امام در مرحله شکل گیری نظام، نمی خواست از همان ابتدا در نگاه افکار عمومی و حتّا در نگاه و تصور خود روحانیون این خلط صورت بگیرد و احیاناً مرجعیت فکری و معنوی روحانیت که برآمده از پایگاه مدنی شان می باشد تحت تأثیر حضورشان در قدرت قرار بگیرد و تضعیف شود. امام به جدّ معتقد بود باید روحانیت در جایگاه نظارت و هدایت باشد.

* اصولاً حفظ سلامت حاکمیت، متوقف بر نقد و نظارت مستمرّ آن است چنانکه حضرت امیر (ع) نیز بارها بر این تصریح و تأکید فرموده اند. این نقد و نظارت در هر حکومتی بطور طبیعی باید از سوی عموم مردم صورت پذیرد و به تناسب جوامع ، نخبگان حوزه های مختلف نیز به عنوان نمایندگان افکار عمومی چنین تعامل انتقادی و نظارتی با حاکمیت و متولیان قدرت برقرار میکنند. حال در یک جامعه دینی و حکومت برآمده از دین ، تعامل انتقادی و نظارتی نخبگان دینی و مراجع مذهبی اهمیت و ضرورت چند چندان می یابد. روشن است نقد قدرت سیاسی نیازمند وجود " قدرت نقد " است که این قدرت نقد نمی تواند خود، زائیده و برآمده از قدرت سیاسی باشد. بلکه باید مستقل از آن باشد.

* امام در موارد مختلف برای خود کاریزماشکنی کرد و مثلاً بارها در برابر تعریف هایی که از ایشان می کردند می گفت: می ترسم تعریف های شما را باور کنم که در این صورت خودم و جامعه را منحط کرده ام. و یا در یکی از آخرین سخنرانی هایشان که در اوج محبوبیت قرار داشت، گفتند: من شهادت می دهم در طول عمرم دو رکعت نماز برای خدا نخوانده ام.

* یکی از همین اصولی که بر این باورم امام نه بر اساس صرفاً یک درک علمی و نظری، بلکه بر اساس درک و دریافت باطنی، آن را باور کرده بود، این بود که در جریان نظام سیاسی نباید اراده خود را به دیگران تحمیل کند. دقیقاً مثل همان چیزی که خدا به پیامبرش می گوید: " فکر نکنی تو می توانی مردم را هدایت کنی. " انک لا تهدي من احببت و لكن الله يهدي من يشاء. " این چقدر تاثیر دارد در ارتباط با مردم؟ یعنی تو نمی توانی جای مردم تصمیم بگیری. تو فقط می توانی آنها را هدایت کنی و به آنها آگاهی بدهی. خداوند می گوید، آن قدر اراده و آزادی مردم برای من مهم بوده که این اراده را هرگز نشکسته ام. اگر من می خواستم، همه انسانها نیز مثل فرشته ها به من ایمان می آوردند. اما این ایمان دیگر دیگر ارزشی نداشت، بلکه تمام ارزش ایمان به آن است که برآمده از اراده آزاد باشد. انقلاب نبوی این طور است. امام هم صرفاً بر اساس اصول مردم سالاری و بحث فقهی انقلاب نکرد. او در همان معرفت شهودی خود، همین جایگاه اراده مردم را درک کرده بود.

در واقع این انقلاب 3 ضلع داشت: او به مردم آگاهی بدهد، مردم عمل کنند و خدا هم به نتیجه برساند. این یک اصل تخلف ناپذیر در حرکت امام بود که هرگز ذره ای حرکتی را که حتی با نیت خیر، و مثلاً به انگیزه جلو گیری از انتخاب نادرست، جلوی اراده مردم یا انتخاب مردم را بگیرد، نمی کرد. البته باید حکومت تلاش کند تا آنجا که در اختیارش می باشد بستر عمل و تصمیم اجتماعی را درست تنظیم کند تا مردم اشتباه نکنند.

امام (ره) از معدود عارفانی بود که وارد ساحت اجتماعی عرفان شده بود. چون عرفان اساساً به معنای درک شهودی از حقیقت است و مبتنی بر تجربه های شخصی است. بنابر این قضاوتها و دستورالعملهایشان برای کسی جز خودشان و یا کسانی که بطور خاص در حوزه تربیت شان قرار می گیرند، هرگز حجت نیست. و این اشتباه بزرگی است که متأسفانه خصوصاً در این سالها در سطح جامعه نیز رواج یافته و به گفته ها و مطالبی از برخی اهل معرفت، درخصوص مسایل و موضوعات عمومی و اجتماعی استناد می شود و قطعاً آثار زیانباری هم داشته و دارد. در هر صورت عرفان و درک شهودی، ماهیتی فردی دارد. ولی به ندرت اتفاق افتاده که کسانی از اهل عرفان و معرفت به ساحت عمومی و اجتماعی عرفان راه یافته اند

* در این 27 سال (از سال 1341 تا سال 1368) امام (ره) ساحت دیگری از عرفان و معرفت را شهود و تجربه کرد که در طول تاریخ، اوحدی و نوادر از اهل عرفان، مشابه آن را تجربه کرده اند. طبیعتاً در این عرصه مجال چندانی برای عرفایی که دارای تجربه های فردی معنوی و عرفانی بودند وجود نداشت. لذا بزرگترین شخصیت هایی هم که در میان خواص و شاید هم در میان جامعه به عرفان و معرفت شهره بوده و هستند، نمی توانستند و توانایی آن را نداشتند که به امام (ره) در فرآیند رهبری انقلاب و نظام کمک ویژه و خاصی بکنند. لذا شما در جریان انقلاب و طول رهبری 11 ساله امام مشاهده نمی کنید که ایشان هرگز برای امور حکومتی و مسائل اجتماعی کمترین مجالی برای این قبیل امور قایل باشند و یا حتی کسانی را که قبلاً با ایشان مراودات فردی معنوی و معرفتی داشتند را در این عرصه وارد نمایند. بطوریکه ارتباطات و ملاقاتهای شخصی شان نیز کاملاً قطع شده بود. و اجازه هم نمی دادند که باب این مسایل در جامعه گشوده شود، چرا که ورود عرفان فردی حتی اگر از نوع حقیقی و ناب آن هم باشد و ادعائی و گزاف گویی نباشد، به ساحت جامعه، سیاست و قدرت و اینکه بخواهد تصمیم ساز شده و به اراده ای تبدیل گردد که قدرت سیاسی به آن معطوف شود، به دلیل همان تفاوت ماهوی که اشاره کردم بی تردید مفسده زاست و کمترین مفسده آن ترویج خرافات، عوام زدگی، ایجاد توهم حقانیت، تقدس قدرت، کاهش انگیزه های مشارکت اجتماعی، زوال عقلانیت، فرقه گرایی و ... می باشد.

* در آن سال ها به دلیل فضای معنوی حاکم بر جامعه و خصوصاً فضای معنوی جبهه ها، خیلی استعداد و آمادگی برای بروز و رشد چنین تفکرات و ادعاهایی وجود داشت و خیلی ها هم مایل بودند که خود امام (ره) را محور این جریان های شبه عرفانی و باصطلاح ماوراء گرایي قرار دهند اما با مطالعه سیره رفتاری امام (ره) مشاهده می کنید که به شدت از هرگونه رواج و ترویج چنین مسائلی جلوگیری می کردند. مثلاً بارها افرادی مراجعه می کردند و ادعای ارتباط با امام زمان (عج) و حتی پیام رسانی از جانب آن حضرت را داشتند. امام اصلاً اعتنایی به این ادعاها نمی کردند و آنها را به چیزی نمی گرفتند و در برخی موارد که حتی برخی از بزرگان واسطه شده بودند و تاکید کرده بودند که حتماً آنها را بپذیرند، امام باز هم آن مدعیان را نپذیرفتند و فقط به احترام وساطتی که آن بزرگان کرده بودند، سه مسأله را به عنوان پیش شرط ملاقات و امتحان برای آنان مطرح می کنند. و آن مدعیان نیز که با این هوشمندی امام (ره) مواجه شده بودند، رفتند و دیگر بازنگشتند.

امام (ره) آنقدر به ایجاد جو ظاهرگرایی دینی، عقلانیت زدایی، عوام زدگی، خرافات گرایی، ایجاد حقانیت با سوء استفاده از تمایلات معنوی خواهی مردم حساس بودند که از نظر شخصی نیز به شدت تعمد داشتند وجوه خاص عرفانی خویش را مخفی و پنهان سازند.

و هرچه برخی اطرافیان تلاش می کردند، کمترین اظهار و بروزی از ایشان مشاهده نمی کردند و حتی با انکارهای مکرر ایشان مواجه می شدند که در این مورد شواهدی وجود دارد که در اینجا مجال نقل آنها نیست. جالب اینکه حتی یکی از اقوام و نزدیکان ما که از مردان اهل دل و نیک نفس و از مرتبطان بسیاری از اهل معرفت می باشد، و برای برخی از بزرگان و علما انگشترهایی که معمولاً منقوش به برخی ختومات و اذکار بود تهیه می کرد، نزد امام (ره) می رود و قصد می کند تا یکی از این انگشترها را به ایشان هدیه نماید. اما امام (ره) می فرماید: «من خیلی اهل انگشتر انداختن نیستم و انگشتری دارم که در جانمازم می باشد و وقت نماز از آن استفاده می کنم و همان کافی است.«

* جمله آخر من این است: تکرار جمله "اشتباه کردم" امام از یک سو باعث کاریزماشکنی است، از سوی دیگر واقع گرایی امام و سوق دادن جامعه به سمت عقلانیت و بهره گیری از عقل نقاد است. است و در عین حال حق نقد را هم به جامعه می دهد. ولی به هر حال او هم یک انسان است و اشتباه برایش امکان پذیر است.